

## اجرای حق تعیین سرنوشت، تقابل حقوق بشر با حاکمیت دولتها

مرتضی اکبری لالیمی\*

### چکیده

حق تعیین سرنوشت یکی از موضوعات بسیار مهم در حقوق بین‌الملل معاصر است که در بسیاری از اسناد بین‌المللی به آن اشاره شده است. این حق با وجود اینکه یکی از اساسی‌ترین موازین حقوق بشری است، همچنان چالش برانگیز، مبهم و نامشخص می‌باشد. به لحاظ تاریخی، این حق تا مدت‌ها صرفاً به موارد استعماری مربوط می‌شد و دارای مفهومی سیاسی بود، اما به تدریج با درج این حق در اسناد بین‌المللی و منطقه‌ای، به‌عنوان یک اصل حقوقی مورد شناسایی قرار گرفت. در عین حال، اجرای این حق همچنان با موانع و محدودیت‌هایی همانند حفظ تمامیت ارضی کشورها و اصل عدم مداخله در امور داخلی کشورها و ممنوعیت تجزیه‌طلبی و مهم‌تر از همه حفظ صلح و امنیت بین‌المللی مواجه است. از سوی دیگر، توجه روزافزون به حقوق بشر و جهان‌شمولی آن، تحولات عمده‌ای در قلمرو مفهوم و اجرای این حق به وجود آورده که در نتیجه، این امر موجب تقابل حقوق بشر و حاکمیت دولت‌ها گردیده است. با توجه به اینکه امروزه حاکمیت به‌عنوان قدرت عالی در قلمرو یک سرزمین حیات دارد و دولت‌ها یا حکومت‌ها به‌عنوان مظهر حاکمیت و به لحاظ ساختار اقتدارگرایانه خویش و با تفسیری دلخواه از حق تعیین سرنوشت، اجرای آن را در قلمرو حکومتی خویش به راحتی نمی‌پذیرند، مقاله حاضر در صدد تشریح این امر است که تحولات به وجود آمده در عرصه بین‌المللی، موجب نوعی تحدید و تعدیل در نهاد حاکمیت و اصول مربوطه به آن گردیده است، بنابراین، مشارکت اعضای ملل متحد و ایجاد راهکارها و اتخاذ

\*دانشجوی دکتری حقوق بین‌الملل عمومی دانشگاه آزاد اسلامی واحد بین‌الملل قشم

lalimi49@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۹۴/۰۳/۲۰

تاریخ دریافت: ۹۳/۰۶/۲۳

---

ضمانت اجرای مناسب از ناحیه دولت‌ها یا سازمان‌های بین‌المللی جهت اعطای این حق به ملت‌ها و برای رفع این تقابل راهگشاست. این نوشتار، کنکاشی در بیان شیوه‌های اجرای حق تعیین سرنوشت با بررسی علل و شیوه‌های تقابل این حق با حاکمیت دولت‌ها و در نتیجه بررسی راهکارهای رفع این تقابل است.

**کلیدواژه‌ها:** حقوق بشر، حق تعیین سرنوشت، حاکمیت دولت‌ها، کشور مستقل.



تاریخ بشر حاوی رنج‌ها و ستم‌هایی است که به‌واسطه سلطه‌ی ستمگران بر آنان تحمیل شده است و در نتیجه این سلطه، آزادی انسان‌ها از آنان سلب گردیده و با توجه به تضاد سلطه با سرشت و طبیعت بشر، این موضوع افراد بشر را وادار به آزادی‌خواهی و استقلال‌طلبی نموده که بازتاب این امر در انقلاب‌های مختلف مشهود می‌باشد. این انقلاب‌ها، آزادی و دموکراسی را به بشریت تقدیم کرد و برگرفته از تئوری قرارداد ژان ژاک روسو، حکومت را یک قرارداد اجتماعی که حاکمان صرفاً بر اساس آن و برای مدت موقت و با در نظر داشتن حقوق اساسی مردم بر آنها حکومت می‌نمایند، مطرح نمود.<sup>۱</sup> به تدریج، مفهوم آزادی در حقوق بین‌الملل به صورت مفهوم حق تعیین سرنوشت بیان گردید.<sup>۲</sup> حق تعیین سرنوشت که در ماده یک منشور ملل، در زمره اهداف و مقاصد ملل متحد ذکر شده، در بستر تاریخ فراز و نشیب‌های متعددی را پشت سر گذاشته است و در زمان‌های مختلف، قدرت‌های حاکم سعی می‌کردند با سیاسی قلمداد کردن این اصل و ارائه تفسیری دلخواه خود به منافع سیاسی خویش جامه عمل بپوشانند و در نتیجه اجرای این حق به لحاظ تقابل با حاکمیت دولت‌ها همواره محل تردید بوده است.

به تدریج و پس از جنگ جهانی دوم و با گنجاندن حق تعیین سرنوشت در منشور ملل متحد (مواد ۱ و ۵۵) و اختصاص ماده یک مشترک میثاق‌های بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و حقوق اقتصادی و اجتماعی و تصویب قطعنامه‌های مجمع عمومی سازمان ملل متحد و آرای دیوان بین‌المللی دادگستری در قضایای نامیبیا (آفریقای جنوبی) و صحرای غربی و قضیه تی‌مور شرقی و قضیه دیوار حائل در مورد حق تعیین سرنوشت مردم فلسطین، و تأکید بر این حق در اسناد منطقه‌ای از جمله منشور آفریقایی حقوق بشر این حق وارد مرحله تازه‌ای گردیده و ادبیات جدیدی راجع به حق تعیین سرنوشت تولید شده است که در پرتو این تحولات که بیشتر حول محور رژیم بین‌المللی حقوق بشر می‌چرخد، عملاً محدودیت‌هایی را برای حاکمیت مطلق دولت‌ها به وجود آورده است، امروزه به موجب تحولات در عرصه بین‌المللی، توجه به دموکراسی یا حق همگان برای تعیین حکومتشان و برخورداری ملت‌ها از حکومتی دموکراتیک که به معنای حق تعیین سرنوشت در جنبه داخلی می‌باشد، امری غیرقابل انکار است و در

۱. روسو، ژان ژاک، قرارداد اجتماعی، ترجمه غلامحسین زیرک‌زاده، انتشارات چهر، چاپ چهارم، ۱۳۴۱، ص. ۱۱.

۲. امید، علی، «گسترش مفهوم حق تعیین سرنوشت»، فصلنامه حقوقی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، دوره ۳۸، شماره ۲، تابستان ۱۳۸۷، ص. ۲۶.

نتیجه رشد و توسعه حقوق بشر و جهانی شدن آن، مفهوم حاکمیت مطلق به حاکمیت نسبی تغییر یافته است و دولت‌های حاکم در جامعه بین‌المللی به موجب تعهدات عام، ملزم به رعایت و تضمین حقوق و آزادی‌های بشری می‌باشند و در قبال نقض این تعهدات، مسئولیت بین‌المللی دارند.

بنابراین اگرچه امروزه در جامعه بین‌المللی که متشکل از دولت‌های حاکم است، اجرای حق تعیین سرنوشت با توسل به موضوع تجزیه‌طلبی، امری پذیرفتنی نیست و علی‌رغم وجود گروه‌ها و اقلیت‌های مختلف جدایی‌خواه در سراسر جهان، کشورها در حال مقابله با این گروه‌ها و اقلیت‌ها هستند، اما نکته غیرقابل انکار این است که در پرتو این تحولات، قلمرو حاکمیت اقتدارگرایانه دولت‌ها محدود گردیده و دولت‌ها بایستی به دنبال ایجاد راهکارهای مناسب برای اعطای این حق در جنبه‌های مختلف به ملت‌ها و گروه‌های مدعی قدم بردارند.

#### ۱. تعریف حق تعیین سرنوشت

تاکنون تعریف دقیق و مشخصی از حق تعیین سرنوشت ارائه نشده است و برای رسیدن به درکی روشن از مفهوم حق تعیین سرنوشت، بیشتر به ویژگی‌های این حق اشاره می‌گردد. پروفیسور مایکل اکهرست در کتاب کلیات حقوق بین‌الملل نوین، حق تعیین سرنوشت را این‌گونه تعریف می‌کند: «حقی است که مردم یک سرزمین به موجب آن سرنوشت و شؤونات سیاسی و حقوقی آن سرزمین را تعیین می‌کنند تا از طریق تأسیس دولت جدید یا اینکه بخشی از یک دولت دیگر شوند.»<sup>۱</sup>

فرهنگ روابط بین‌الملل، حق تعیین سرنوشت را حقی می‌داند که متعلق به گروهی از مردم است که خود را جدا و متمایز از ملت‌ها می‌دانند و کاملاً حق دارند سرزمینی را که می‌خواهند در آن زندگی کنند و نوع حکومتی را که می‌خواهند داشته باشند، برای خود تعیین کنند.

علاوه بر اینکه در بند ۲ از ماده ۱ و ماده ۵۵ منشور ملل متحد، از حق تعیین سرنوشت نام برده شده است، تعریف ارائه‌شده در ماده ۱ مشترک میثاق‌های بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی تعریف قابل فهم‌تری را از این حق ارائه می‌نماید که به موجب آن، کلیه ملل دارای حق تعیین سرنوشت هستند تا

1. Akehurst, Michael, Modern Introduction to International Law, Oxford University Press, Sixth Edition, 1997, p. 290.

وضع سیاسی و مدنی خود را آزادانه تعیین کنند و همچنین توسعه اقتصادی اجتماعی و فرهنگی خود را مطالبه و تأمین کنند. کلیه ملل می‌توانند برای نیل به هدف‌های خود در منابع و ثروت‌های طبیعی خود بدون اخلال در الزامات ناشی از همکاری اقتصادی بین‌المللی، مبتنی بر منافع مشترک و حقوق بین‌الملل آزادانه هرگونه تصرفی نمایند و در هیچ مورد نمی‌توان ملتی را از وسایل معاش خود محروم کرد و کشورهای طرف میثاق نیز مکلفند این حق را طبق مقررات منشور ملل متحد رعایت کنند.

آنچه که از مجموع تعاریف حاصل می‌شود این است که حق تعیین سرنوشت از جمله حقوق و آزادی‌های اساسی به شمار می‌رود که به موجب آن همه افراد و گروه‌های اجتماعی، صرف نظر از قومیت، نژاد، دین، مذهب یا جنسیت بتوانند امور خویش در حوزه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را راهبری کنند. این امر مستلزم آزادی انتخاب شرایطی است که همه افراد و گروه‌ها بتوانند از این حق به نحو احسن برخوردار شوند و دولت‌ها نیز موظفند که زمینه اجرای این حق را ب وجود آورده و تضمین کنند.

#### ۲. پیشینه تاریخی حق تعیین سرنوشت

مفهوم حق تعیین سرنوشت در طول تاریخ به عنوان یکی از مصادیق حقوق طبیعی بشر مورد توجه مردم در جوامع گوناگون بوده است. در همین راستا در طول تاریخ و در جوامع مختلف، همواره انسان‌های ضعیف در مقابل قدرتمندان از دستیابی به این حق محروم بودند و رفتارهای تبعیض‌آمیز نسبت به آنها اعمال می‌شد، بردگی بر خلاف حق طبیعی انسان بود و تا زمانی که امپراطوری روم بر اریکه قدرت تکیه داشت، رومیان حق آزاد تعیین سرنوشت آینده برای دیگران را انکار می‌کردند.<sup>۱</sup>

اگرچه در مورد تاریخچه مبدأ و منشأ بروز حق تعیین سرنوشت اتفاق نظری وجود ندارد، ولی ریشه‌های تاریخی مفهوم این حق را می‌توان در مجموعه ایده‌هایی که در حقوق بین‌الملل از طریق گروسیوس و واتل مطرح شده بود، یافت و به تدریج ظهور مفهوم جدید این حق را از زمان انقلاب‌های آمریکا و فرانسه جستجو کرد.

حق تعیین سرنوشت قبل از تصویب منشور ملل متحد و با تشکیل جامعه ملل، به منظور ایجاد سازش میان ایده تعیین سرنوشت از یک طرف و منافع قدرت‌های بزرگ از

۱. ذاکریان، مهدی، حقوق بشر در هزاره جدید، انتشارات دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ۱۳۸۶، ص. ۳۸.

طرف دیگر در ماده ۲۲ میثاق جامعه ملل به حالت نظام قیمومت و با اعطای خودمختاری به مستعمرات مطرح گردید<sup>۱</sup> تا اهالی مناطق تحت قیمومت در آینده حق خودمختاری پیدا نمایند، و علی‌رغم تأکید بر حق ذاتی ملت‌ها در تعیین سرنوشت خود در اعلامیه چهارده‌ماده‌ای ویلسون (رئیس جمهور وقت امریکا) در سال ۱۹۱۸ و همچنین پیش‌نویس اعلامیه استقلال امریکا (۱۷۷۶) و اعلامیه حقوق انسان و شهروند فرانسه (۱۷۸۹) و قانون اساسی فرانسه، حق تعیین سرنوشت در دوران نظام جامعه ملل و قبل از تصویب منشور ملل متحد به عنوان یک ابزار سیاسی در دست دولت‌های فاتح و برای تصاحب سرزمین‌های کشورهای مغلوب مطرح بوده است.<sup>۲</sup>

پس از تصویب منشور ملل متحد در سال ۱۹۴۵ و تصریح به حق تعیین سرنوشت به‌عنوان یک اصل حقوقی در یک معاهده چندجانبه بین‌المللی (بند ۲ ماده ۱ و ماده ۵۵) این حق وارد قلمروی حقوق بین‌الملل موضوعه گردیده و به عبارت دیگر بعد از جنگ جهانی دوم معتبرترین متنی که این اصل را در خود جای داده، منشور ملل متحد است.<sup>۳</sup>

با تصویب اعلامیه اعطای استقلال به کشورها و مردمان مستعمرات در سال ۱۹۶۰ که به اعلامیه استعمارزدایی معروف گردیده است (قطعنامه شماره ۱۵۱۴ مجمع عمومی سازمان ملل متحد) و متعاقب آن با تصویب اعلامیه اصول حقوق بین‌الملل در خصوص روابط دوستانه و همکاری میان دولت‌ها در سال ۱۹۷۰ (قطعنامه شماره ۲۶۲۵ مجمع عمومی سازمان ملل متحد) و همچنین تصویب میثاق‌های بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و حقوق اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی در سال ۱۹۶۶، حق تعیین سرنوشت وارد مرحله جدیدی گردیده و از یک اصل سیاسی به یک اصل حقوقی الزام‌آور تبدیل گردیده و پس از منشور ملل متحد، میثاق‌های بین‌المللی حقوق بشر می‌باشد که به هر دو بعد خارجی و داخلی حق تعیین سرنوشت اشاره نموده است که در مرحله اول به حق تعیین سرنوشت ملت‌های تحت استعمار و در مرحله بعدی به رعایت حقوق اقلیت‌ها و برخورداری ملت‌ها از یک حکومت دموکراتیک تأکید نموده است و در عین

۱. والاس، ربکا، حقوق بین‌الملل، ترجمه و تحقیق سید قاسم زمانی، نشر شهر دانش، چاپ دوم، ۱۳۸۷، ص. ۸۷.

۲. وکیل، امیرسعاد، حقوق بشر، صلح و امنیت بین‌المللی، انتشارات مجد، ۱۳۸۳، ص. ۲۸۴.

۳. امیدی، علی، منبع پیشین، ص. ۳.

حال دولت‌های عضو ملل متحد نیز متعهد هستند که ضمن احترام به این حق، تحقق آن را تسهیل نمایند.

دیوان بین‌الملل دادگستری نیز در چندین قضیه، از جمله نامیبیا (آفریقای جنوبی) ۱۹۷۱، صحرای غربی ۱۹۷۵، تی‌مور شرقی ۱۹۹۵ و دیوار حایل ۲۰۰۴ به این حق اشاره نموده و از آن به‌عنوان بخشی از حقوق بین‌الملل عرفی و یکی از اصول اساسی حقوق بین‌الملل معاصر نام برده است.<sup>۱</sup>

با توجه به مراتب پیش‌گفته و شناسایی حق تعیین سرنوشت در اسناد و آرای بین‌المللی برای همه ملت‌ها، استیفا و اجرای این حق به لحاظ تعارض با منافع دولت‌های حاکم، همواره با موانع و محدودیت‌هایی از جمله اصل عدم مداخله و مهم‌تر از همه مسأله صلح و امنیت بین‌المللی مواجه بوده است. از طرف دیگر، امروزه با توجه به کثرت گروه‌ها و اقلیت‌های مدعی جدایی‌خواهی در اقصی نقاط جهان با این نگرش که جدایی این گروه‌های تجزیه‌طلب، نیز خود به خود موجب اغتشاش و هرج و مرج و بی‌ثباتی در عرصه بین‌المللی گردیده و در نتیجه صلح و امنیت بین‌المللی را به مخاطره می‌افکند، در حقوق بین‌الملل هیچ حقی مبنی بر جدایی این گروه‌ها از دولت مرکزی و تشکیل دولت مستقل یا ادغام در دولت دیگر مورد شناسایی قرار نگرفته است.<sup>۲</sup> به این ترتیب، نگرشی نو به محدودیت‌ها و ارائه یک راهکار مناسب بر اساس قواعد بین‌المللی از ناحیه تابعان حقوق بین‌الملل در خصوص اجرای صحیح و اعمال واقعی حق تعیین سرنوشت ضروری به نظر می‌رسد.

### ۳. ابعاد حق تعیین سرنوشت

با توجه به تحولات در جامعه جهانی و موضوع پایان استقلال مستعمرات و شناسایی کشورهای جدید و غیرمستعمره و از طرف دیگر، توجه روزافزون به مسأله دموکراسی و ضرورت ایجاد حکومت‌های دموکراتیک، مفهوم قلمرو اجرایی حق تعیین سرنوشت تحول یافته و این حق به عنوان تعهدات عام دولت‌های حاکم در عرصه بین‌المللی مورد شناسایی قرار گرفته است و نقض این حق موجبات مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها را در پی خواهد داشت. در نتیجه علاوه بر جنبه خارجی این حق که

۱. سیفی، سیدجمال، «تحولات مفهوم حاکمیت دولت‌ها در پرتو اصل تعیین سرنوشت»، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۱۵، ۱۳۷۳، ص. ۷۲.

2. Cassese, Antonio, *Self-Determination of peoples*, Cambridge University Press, 1995, p. 164.

بیشتر شامل موارد استعماری می‌گردید، امروزه با بعد داخلی این حق نیز روبرو هستیم. ذیلاً به تبیین ابعاد این حق می‌پردازیم.

### ۳-۱. جنبه خارجی حق تعیین سرنوشت

بعد خارجی تعیین سرنوشت به وضعیت یک ملت در ارتباط با دولت موردنظر است که به موجب آن، جمعیت یک سرزمین می‌تواند آزادانه تصمیم بگیرد که آیا به دولت موجود بپیوندد یا نسبت به ایجاد یک دولت مستقل و حاکم اقدام کند. اگرچه بسیاری از حقوق‌دانان، اصل تعیین سرنوشت را صرفاً شامل جنبه خارجی و مربوط به موقعیت‌های استعماری می‌دانند،<sup>۱</sup> لیکن با توجه به قطعنامه‌های مجمع عمومی و میثاق‌های بین‌المللی حقوق بشر جنبه خارجی حق تعیین سرنوشت علاوه بر مستعمرات و سرزمین‌های غیرخودمختار به مردم سرزمین‌های اشغالی و تحت سلطه بیگانه نیز تسری می‌یابد.<sup>۲</sup>

### ۳-۲. جنبه داخلی حق تعیین سرنوشت

به طور کلی جنبه داخلی حق تعیین سرنوشت مربوط به حق مردم در داخل یک دولت برای انتخاب آزادانه وضعیت سیاسی و اقتصادی و شکل حکومت و میزان مشارکت آنان در اداره حکومت را در بر می‌گیرد، که از آن در میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، به عنوان حق مشارکت سیاسی و حقوق اقلیت‌ها نام برده شده است. گرچه با توجه به موانع و محدودیت‌هایی که در ادامه خواهیم شمرد، بسیاری از کشورها با تفسیری مضیق از حق تعیین سرنوشت آن را صرفاً محدود به استقلال کشورهای مستعمره و بعد خارجی آن می‌دانند، بایستی اذعان داشت که با توجه به تحولات بعدی در عرصه بین‌المللی و تصویب اسناد و معاهدات و قطعنامه‌های بین‌المللی و منطقه‌ای و رویه دولت‌ها که شکل قواعد عرفی بین‌المللی را به خود گرفته است، جنبه داخلی حق تعیین سرنوشت نیز مبنی بر مشارکت تمام مردم در اداره امور کشور و تعیین سرنوشت سیاسی و مدنی و اقتصادی و اجتماعی آنها مورد شناسایی قرار گرفت.<sup>۳</sup> بنابراین به موجب حق بر دموکراسی همه مردمان، دولت‌ها مکلف به ایجاد زمینه‌های لازم مشارکت

۱. سیفی، سیدجمال، پیشین، ص. ۷.

۲. کاسسه، آنتونیو، حقوق بین‌الملل در جهانی نامتحد، ترجمه مرتضی کلانتریان، دفتر خدمات حقوق بین‌الملل، ۱۳۷۰، ص. ۱۶۹.

۳. میرزایی، سعید، تحول مفهوم حاکمیت در سازمان ملل متحد، دفتر مطالعات بین‌المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۷۳، ص. ۴۶.



آزادانه همه مردم و اقلیت‌های زیر مجموعه یک دولت در انتخاب حاکمان و نحوه اداره کشور می‌باشند.

#### ۴. اجرای حق تعیین سرنوشت

##### ۴-۱. موارد اجرا

حق تعیین سرنوشت قبل از جنگ جهانی دوم و تصویب منشور ملل متحد صرفاً یک مفهوم سیاسی بود که به موضوع استعمارزدایی مربوط بوده است.<sup>۱</sup> تمامیت ارضی کشورها از اهمیت درجه اول برخوردار بود و این اصل تا جایی پذیرفته می‌شد که اجازه تجزیه کشوری را ندهد. بروز تحولات در عرصه بین‌المللی و پایان جنگ سرد، فروپاشی شوروی، یوگسلاوی و چکسلواکی، نقطه شروع تحول مهم در مورد حق تعیین سرنوشت ملل و بیانگر اجرای حق تعیین سرنوشت در حوزه‌های غیر استعماری بوده است. از طرف دیگر با توجه به تأکید روزافزون جامعه جهانی بر موضوع حقوق بشر و به طور کلی مجموعه‌ای از تعهدات بین‌المللی منبعت از اسناد، قطعنامه‌ها، اعلامیه‌ها و کنفرانس‌های بین‌المللی و سازوکارهای نظارتی راجع به حقوق بشر خصوصاً حق تعیین سرنوشت، حاکمیت دولت‌ها در عمل با چالش روبرو گردید. مطالعه تحولات مربوط به کوزوو حکایت از تعارض آشکار میان حق تعیین سرنوشت و حاکمیت دولت‌ها دارد.

به تدریج با تحول مفهوم حق تعیین سرنوشت، مفهوم حاکمیت دولت‌ها و اصول مربوط به آن از جمله اصل عدم مداخله در امور داخلی کشور تغییر مفهومی یافته و اساساً حقوق بشر از حیطه امور داخلی کشورها خارج گردیده و با توجه به رویه دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی، امروزه شاهد مداخلاتی با عناوین پیشگیرانه، بشردوستانه و مسئولیت حمایت در امور داخلی کشورها هستیم، که در نتیجه توسعه روزافزون حقوق بشر و موضوع دموکراسی، قلمرو اقتدارگرایانه و مطلق حاکمیت دولت‌ها کاهش یافته است و وجود گروه‌های قومی و زبانی و نژادی متعدد جدایی‌خواه در سراسر جهان مشکلات عدیده‌ای را برای دول حاکم به وجود آورده است.

که در نتیجه آن شناسایی حق تعیین سرنوشت برای گروه‌های جدیدی از قبیل ملت‌های تحت سلطه یا اشغال بیگانه یا رژیم‌های نژادپرست را نیز شامل می‌شود و بر

۱. وانگ، تی، یا، جهان سوم و حقوق بین‌الملل، ترجمه محسن محبی، مجله حقوقی دفتر خدمات حقوق بین‌الملل، شماره ۸، سال ۱۳۶۶، صص. ۹۹-۹۸.

خلاف گذشته که این حق صرفاً به موارد استعماری مربوط می‌شد، پس از ۱۹۹۰ شاهد نمونه‌های بسیاری از اعمال حق تعیین سرنوشت در موارد غیر استعماری بوده‌ایم و چه‌بسا می‌توان اذعان داشت که امروزه این حق برای همه مللی که تحت سلطه و ستم قرار دارند، قابلیت اعمال دارد.<sup>۱</sup>

#### ۴-۲. شیوه‌های اجرا

یکی از راهکارهای اعمال حق تعیین سرنوشت، شیوه دموکراتیک یا از طریق همه‌پرسی می‌باشد که دولت‌ها می‌بایست با ایجاد زمینه همه‌پرسی، مشارکت آحاد ملت در تعیین نظام و نوع حکومت دلخواهشان را فراهم آورند؛ چه اینکه در همه‌پرسی شهروندان یک سرزمین درباره سرنوشتشان تصمیم می‌گیرند که به کشور دیگری الحاق شوند یا در دولت موجود باقی بمانند.

یکی دیگر از شیوه‌های اجرای حق تعیین سرنوشت به موجب قطعنامه‌ها و تصمیمات مراجع بین‌المللی از قبیل سازمان ملل متحد یا به موجب آرای قضایی بین‌المللی است. به‌عنوان مثال، دیوان بین‌المللی دادگستری در رأی مشورتی مورخ ۲۲ ژوئیه ۲۰۱۰ خود استقلال کوزوو را به رسمیت شناخت و نیمی از کشورهای جهان نیز این کشور را مورد شناسایی قرار دارند.

به هر حال اعمال حق تعیین سرنوشت از طریق تصویب اعلامیه یک‌جانبه استقلال به سه صورت مدنظر است:

- تأسیس یک کشور مستقل حاکم
- اتحاد آزاد با یک کشور مستقل
- ادغام در یک کشور مستقل دیگر

البته اعلامیه اصول حقوق بین‌الملل مربوط به روابط دوستانه و همکاری میان دولت‌ها در بند ۴ از قسمت مربوط به اصل تساوی حقوق و حق تعیین سرنوشت، علاوه بر سه شیوه مذکور، شیوه چهارمی را نیز اضافه نموده که دستیابی به هر ساختار سیاسی دیگر که به طور آزادانه توسط یک ملت معین شده است که در واقع دامنه

1. Knop, Karen, Diversity and Self-Determination International Law, Cambridge University Press, 2002, pp. 36-37.

همچنین، نک: امین‌زاده، الهام، «تفاوت تروریسم و تلاش برای دستیابی به حق تعیین سرنوشت»، مجله راهبرد، شماره ۲۱، سال ۱۳۸۰.

شیوه‌های اعمال خارجی این حق را گسترش می‌دهد. اشغال سرزمین توسط بیگانه نیز یکی از موارد اجرای حق تعیین سرنوشت است که بارزترین مصداق آن تسلط بیگانه بر سرزمین فلسطین می‌باشد که مردم فلسطین به‌عنوان ساکنان اصلی دارای حق تعیین سرنوشت خویش می‌باشند (حق تعیین سرنوشت مردم فلسطین تصریحاً در رأی مشورتی دیوان بین‌المللی دادگستری در ۹ جولای ۲۰۰۴ مورد تأکید قرار گرفته است).<sup>۱</sup>

علاوه بر موارد پیش‌گفته، از تبعیض نژادی می‌توان به عنوان یکی دیگر از موارد اجرای حق تعیین سرنوشت نام برد و این حق را برای ملتی که تحت اعمال سیستماتیک و گسترده تبعیض نژادی قرار می‌گیرند، مورد شناسایی قرار داد. به‌عنوان مثال می‌توان از رژیم‌های آفریقای جنوبی و رودزیای جنوبی نام برد که به لحاظ اینکه یک رژیم دارای تبعیض نژادی را به مردم تحمیل کردند، موضوع حق تعیین سرنوشت برای مردم آن کشورها مطرح گردید و در نتیجه این امر موجب مداخله بین‌المللی نیز گردید.

##### ۵. تکامل تدریجی حقوق بشر و حاکمیت دولت‌ها

سالیان متمادی حاکمیت به معنای قدرتی بلامنازع و اقتدارگر و مطلق مطرح بود. بعد از جنگ جهانی دوم، اسناد متعدد حقوق بشری، به شناسایی حقوق مردم در جنبه‌های مختلف پرداخته است که در نتیجه شناسایی این حقوق و ایجاد تعهدات بین‌المللی برای دولت‌ها، حاکمیت‌ها تا حدودی محدود گردید. نظام سازمان ملل متحد و اسناد کلیدی آن در جهت حمایت از حقوق بشر از جمله منشور ملل متحد (۱۹۴۵) و اعلامیه مبانی حقوق بشر (۱۹۴۸) و میثاق‌های بین‌المللی حقوق سیاسی مدنی و اقتصادی<sup>۵</sup> اجتماعی و همچنین سایر معاهدات مربوط به تبعیض نژادی، زنان و کودکان و ایجاد اهرم‌های نظارتی همگی در جهت محدودیت رفتارهای دولت‌ها و در راستای حمایت از حقوق بشر شکل گرفته و به گونه‌ای جدی در اعمال صلاحیت‌های مختص به حاکمیت محدودیت ایجاد شده است. به نظر می‌رسد که حقوق بشر، سبب تغییراتی در ماهیت حاکمیت دولت‌ها شده است؛ به گونه‌ای که ارگان‌های بین‌المللی به سرعت در حال نفوذ در حوزه‌هایی هستند که پیش از این به عنوان حوزه داخلی کشورها در نظر گرفته می‌شد.

1. ICJ Advisory opinion, July 2004.

رویه سازمان ملل متحد نشان می‌دهد که مسائل حقوق بشر حالتی بین‌المللی پیدا نموده‌اند و امروزه مشروعیت بین‌المللی دولت‌ها صرفاً در قالب پایبندی آنها به تعهدات بین‌المللی خلاصه نمی‌شود، بلکه به رفتارهای داخلی دولت‌ها با شهروندانشان نیز مربوط می‌گردد. بنابراین حاکمیت دولت‌ها آنجا که حقوق اساسی انسان را مورد تهدید قرار می‌دهد، محدود می‌گردد و از این حیث، نهادها و سازمان‌های بین‌المللی مجاز به مداخله، حتی در امور داخلی دولت‌ها می‌شوند.<sup>۱</sup>

سؤال اساسی در این مبحث آن است که آیا حمایت بین‌المللی از حقوق بشر با حاکمیت دولت‌ها تعارض دارد یا خیر. به عبارت دیگر آیا حقوق بشر و مکانیسم‌های حمایتی و نظارتی آن منجر به تضعیف حاکمیت دولت‌ها خواهد شد یا خیر.

آنچه که قابل ذکر است اینکه، اصول حاکمیت و حقوق بشر فی‌نفسه با هم در تعارض نیستند. حقوق بشر، حقوقی فردی است که ریشه در نیازها و قابلیت‌های انسانی دارد که هر شخصی به لحاظ انسان بودن از آن برخوردار است و حاکمیت هم به معنای قدرت برتر و مافوق است که در درون یک سرزمین یا محدوده خاص اعمال می‌شود. ولی نکته مهم این است که امروزه با توجه به تحولات و تغییرات بین‌المللی نهاد حاکمیت نیز به تدریج دستخوش یک روند فرسایش شده و حیطة اقتدار و اعمال آن محدود و تعدیل گردیده است و در نتیجه مفهوم حاکمیت مطلق به یک مفهوم نسبی تبدیل گردیده است.

شناسایی حقوق بشر به موجب معاهدات و اسناد حقوق بشری موجب گردید تا حقوق بشر از حوزه صلاحیت داخلی دولت‌ها به حوزه بین‌المللی منتقل گردد. به تبع توسعه حقوق بشر، حاکمیت دولت‌ها هم متحول شد و دولت‌ها متعهد شدند تا حقوق و آزادی‌های بشر و حقوق اقلیت‌ها را به رسمیت شناخته و در نتیجه حاکمیت خود را تعدیل نمایند.

البته آغاز توجه به مسأله مشارکت مردم در حکومت‌ها از قرن هفدهم به بعد و در خلال انقلاب‌ها و اعلامیه‌های مربوط به حقوق بشر در کشورهای آمریکا، فرانسه و انگلیس بود که در آنها به حقوق و آزادی‌های انسان اشاره گردیده و به تدریج کشورهای اروپایی نیز این حقوق را در قوانین اساسی خود وارد نمودند و متعاقب آن تصویب سایر معاهدات بین‌المللی از جمله عهدنامه وین (۱۸۱۵) و معاهده پاریس (۱۸۵۶) و معاهده

۱. مولایی، یوسف، حاکمیت و حقوق بین‌الملل، نشر علم، ۱۳۸۴، ص. ۲۰.

برلین (۱۸۷۸) در خصوص منع تبعیض نژادی، توجه به آزادی‌های عمومی و حقوق بشر به طور مستقیم و غیرمستقیم بر حاکمیت دولت‌ها اثرات عمیقی به جا گذاشته است.<sup>۱</sup> البته محدودیت حاکمیت دولت‌ها به موجب معاهدات بین‌المللی حقوق بشر بیانگر نفی حاکمیت دولت‌ها نیست، بلکه نشانگر تغییر اساسی در مفهوم حاکمیت است.

یکی دیگر از پیشرفت‌های عمده حقوق بشر که حاکمیت دولت‌ها را تحت تأثیر قرار داد، شناسایی فرد و حقوق و منافع افراد در حقوق بین‌الملل بود و طرح حق شکایت فرد در عرصه بین‌المللی که خود به خود، موجبات تحدید حاکمیت دولت‌ها را در پی داشت. بنابراین حاکمیت دولت‌ها از یک طرف در خارج با عضویت در سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی و سازمان‌های منطقه‌ای حقوق بشر و در داخل نیز تحت تأثیر سازمان‌های غیردولتی حمایت از حقوق بشر عملاً محدود گردیده است و در ادامه با تصویب معاهدات و کنوانسیون‌ها و میثاق‌ها و پروتکل‌های حقوق بشری به ترتیب از سال ۱۹۴۸ تا ۱۹۹۰ دولت‌ها در مقابل تعداد زیادی از تعهدات بین‌المللی حقوق بشر قرار گرفتند که به اجبار محدودیت‌هایی را بر حاکمیت خود پذیرفتند. در این دوران با مفهوم جدیدی از حاکمیت مواجه می‌شویم که نسبت به گذشته تعدیل یافته است.<sup>۲</sup> مهم‌تر اینکه محدود شدن حاکمیت کشورها به واسطه حقوق بنیادین بشری مورد تأکید منشور ملل متحد نیز قرار گرفته است و بر همین اساس جامعه بین‌المللی حق دارد که وضعیت حقوق بشر را در هر کشوری زیر نظر داشته باشد و هیچ کشوری نمی‌تواند به استناد بند ۷ ماده ۲ منشور ملل متحد، حقوق بشر را اساساً جزء صلاحیت داخلی خود به حساب آورد.<sup>۳</sup>

در هر حال نکته حائز اهمیت در خصوص حاکمیت دولت‌ها این است که دول دارای حاکمیت اصلی‌ترین تابع و عنصر تشکیل‌دهنده نظام بین‌المللی هستند، که نه تنها قواعد و مقررات مربوط به حقوق بشر را وضع می‌کنند بلکه اجرای این حقوق را نیز به عهده دارند و ریشه ناسازگاری میان حقوق بشر و حاکمیت دولت‌ها نیز از همین نکته شروع می‌شود و در عمل اجرای حقوق بشر را با مشکل مواجه می‌سازد، با توجه به اینکه عامل اصلی اجرای حقوق بشر دولت‌های دارای حاکمیت و قدرت وسیع و مؤثر

۱. اکرمی، مهدی، «تاریخچه پیشرفت و تکامل حقوق بشر»، مجله حقوق بشر، شماره ۸، سال دوم، مهر ۱۳۵۱، ص. ۴۱.

۲. میرزایی، سعید، منبع پیشین، ص. ۸.

۳. سیفی، جمالی، منبع پیشین، ص. ۷.

می‌باشند، اصولاً دولتها تا جایی تمایل به رعایت حقوق بشر دارند که حاکمیت آنها تحت الشعاع قرار نگرفته و محدودیت نیابد.<sup>۱</sup>

از طرف دیگر، با توجه به اینکه در عرصه بین‌المللی با سازمان‌هایی مواجه هستیم که خود مخلوق دولت‌های حاکم هستند، چگونه می‌توانند ابزاری برای تحمیل تعهدات و ضمانت‌های حقوقی لازم نسبت به دولتها و در جهت اجرای حقوق بشر باشند؟ و در همین راستا چگونه می‌توان دولتها را ناقض این حقوق را واجد مسئولیت بین‌المللی دانست؟ در پاسخ به این سؤالات باید گفت که در هر حال آنچه که غیر قابل انکار است اینکه بنا بر وضعیت‌های موجود در جامعه بین‌المللی، سازمان ملل متحد و ارگان‌های وابسته در موارد متعددی بر رعایت حقوق بشر و حق تعیین سرنوشت ملت‌ها و رعایت حقوق بشر توسط دولتها و همچنین مسئولیت بین‌المللی دولتها در قبال نقض حقوق بشر تأکید نمودند و حتی با طرح دکترین حمایت، به مداخله در امور داخلی کشورهای دیگر در چارچوب فصل ۷ منشور به لحاظ حفظ صلح و امنیت بین‌المللی مبادرت نمودند که در نتیجه این‌گونه تصمیمات و اقدامات در عمل حاکمیت دولتها محدود گردید و تعدیل یافته است و سطح اختیار و اقتدار حکومت‌ها تنزل پیدا کرده است.

از طرف دیگر با توجه به جهانشمولی حقوق بشر، امروزه حقوق بشر، بخش مهمی از حقوق بین‌الملل با ساختار نهادی و شیوه‌های اجرایی است که فراتر از مرزها و چارچوب‌های دولتی، تعهداتی را بر کشورها تحمیل نموده است و کشورها نیز با عضویت در سازمان‌های بین‌المللی و منطقه‌ای غیر دولتی به طور عملی حاکمیت خود را محدود نمودند و به عبارت دیگر با گسترش فرآیند جهانی شدن و ورود بازیگران دولتی و غیر دولتی دیگر در عرصه بین‌المللی دولتها، بخش‌های مهمی از توانایی و خودمختاری و حاکمیت خود را از دست داده‌اند و حاکمیت معاصر دیگر آن حاکمیت مطلق و بلامنازع نیست و به نوعی محدود گردیده است و نظریه حکمرانی مطلوب حکایت از تغییر در نحوه حکومت‌داری دولتها بر خوردار از حاکمیت دارد.<sup>۲</sup>

۱. دلبروک، جوست، حمایت بین‌المللی از حقوق بشر و حاکمیت دولت، ترجمه حسین شریفی طرازکوهی، نشر میزان، ۱۳۹۰، ص. ۵۳.
۲. نقیبی مفرد، حسام، حکمرانی مطلوب در پرتو جهانی شدن حقوق بشر، موسسه حقوقی شهر دانش، ۱۳۸۹، ص. ۲۵.

## ۶. تعدیل حاکمیت دولتها در پرتو اجرای حق تعیین سرنوشت

دو اصل حق تعیین سرنوشت و حق حاکمیت، از مهم‌ترین اصول بنیادین حاکم بر سازمان ملل متحد است که در اسناد بین‌المللی از جمله منشور ملل متحد و میثاق‌های بین‌المللی و قطعنامه‌های صادره از مجمع عمومی و شورای امنیت سازمان ملل متحد مورد تصریح و تأکید قرار گرفته است. با گذشت زمان و بروز تحولاتی در عرصه بین‌المللی، خصوصاً رشد و توسعه حقوق بشر تعارض میان این دو اصل بیش از پیش آشکار شده است و علی‌رغم تصریح منشور (ماده ۲) به برخورداری کشورها از حق حاکمیت و عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر، ایجاد قواعد حقوق بشری و برخورداری مردم از حق تعیین سرنوشت، تا حدود زیادی حاکمیت‌ها را تحت کنترل درآورده و حاکمیت دیگر از آن قلمرو وسیع و مطلق برخوردار نیست و نتیجه این تعارض در عمل به نفع یک طرف تمام می‌شود گاهی یک اقلیت قومی به اجرای حق تعیین سرنوشت موفق می‌شود و یا اینکه یک دولت موفق به حفظ حاکمیت و تمامیت ارضی و استقلال سیاسی خود می‌شود، کوزوو از جمله مواردی است که اعمال حق تعیین سرنوشت موجب تحدید حق حاکمیت در کشور یوگسلاوی گردید.<sup>۱</sup>

بدیهی است از زمانی که حقوق بشر به‌عنوان یک تعهد بین‌المللی در اسناد و معاهدات بین‌المللی مطرح و رعایت آن برای تمام دولتها لازم‌الاجرا گردیده است، نقض این تعهد نیز موجبات مسئولیت بین‌المللی دولتها را در پی خواهد داشت و این مسئولیت نیز در جهت عدم ایجاد زمینه اجرای حق تعیین سرنوشت برای دولتهای ناقض، متصور است. بدین‌سان با افزایش تعهدات دولتها در زمینه حقوق بشر و حق تعیین سرنوشت، رویکرد جدید به حاکمیت، براساس مسئولیت استوار است و دولتها با توجه به دکترین مسئولیت یا حمایت مسئولیت پاسداری از حقوق بشر و اجرای حق تعیین سرنوشت را به عهده دارند.<sup>۲</sup>

مضافاً اینکه اجرای حق تعیین سرنوشت در عمل، اصول مربوط به حاکمیت (اصل عدم مداخله و اصل عدم توسل به زور) را نیز تحت‌الشعاع قرار داده است، چنان که گفته شده است: «اصولاً هر حکومتی که از اعمال حق مردمان به تعیین سرنوشت داخلی

۱. نوازانی، بهرام؛ و سکینه فرج‌زاده، «تعارض اصل حق تعیین سرنوشت ملت با اصل حاکمیت ملی (کوزوو)»، پژوهش‌نامه علوم سیاسی، سال ۶، شماره ۴، ۱۳۹۰، ص. ۲۱۳.

2. aa moocm, Rbbccaa, Th Responsbtttty ooPro rrr vrrd uu man Righss Journal. Vol. 19, 2006, p. 54.

جلوگیری کند نامشروع است و تلاش خارجی برای اعطای حق بیان به مردم موجه است.» بنابراین اگرچه این دیدگاه، دیدگاه عامه حقوق دانان و مورد پذیرش همگان نمی‌باشد، ولی از این پس اصل عدم مداخله نمی‌تواند به‌عنوان مانعی باشد که در پشت آن دولت‌ها مبادرت به نقض گسترده و سیستماتیک حقوق بشر و حق تعیین سرنوشت مبادرت ورزند، چرا که عصر حاکمیت مطلق و انحصاری دولت‌ها سپری شده است و مداخله روزافزون بین‌المللی در امور داخلی دولت‌ها برای حمایت از حقوق بشر نیز حکایت از کاهش اقتدار دول حاکم دارد. امروزه دیگر اصل عدم مداخله نمی‌تواند توجیه کننده رفتار ناپسند دولت‌ها در نقض حقوق بشر و حق تعیین سرنوشت باشد.<sup>۱</sup>



۱. سیمبر، رضا، «حقوق بشر میراث مشترک جهانی در آستانه سده بیست و یکم»، ماهنامه اطلاعات سیاسی، اقتصادی، شماره ۱۳۳ و ۱۳۴، مهر و آبان ۱۳۷۷، ص. ۱۱۳.



## نتیجه‌گیری

حق تعیین سرنوشت به تدریج پس از پایان دوران مستعمرات به موجب اسناد (بین‌المللی و منطقه‌ای) قطعنامه‌ها و آرای قضایی بین‌المللی، از یک اصل سیاسی به یک قاعده الزام‌آور حقوقی تبدیل شده است و به لحاظ تعهدات عام کشورها در قبال جامعه جهانی و حقوق بین‌الملل عرفی، عدم رعایت این حق می‌تواند موجبات مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها را در پی داشته باشد. بنابراین دولت‌ها موظف به ایجاد زمینه‌های دستیابی ملت‌ها به این حق می‌باشند. با این وجود، قلمرو اجرای این حق در ابعاد خارجی و داخلی همواره با محدودیت‌ها و موانعی از قبیل اصل تمامیت ارضی و وحدت سیاسی کشورها و مهم‌تر از همه حفظ صلح و امنیت بین‌المللی روبرو بوده است. با این وصف اجرای این حق در عمل حقوق بشر را در تقابل با حاکمیت دولت‌ها قرار می‌دهد. بروز تحولات در عرصه بین‌المللی و توجه روزافزون به حقوق بشر، عضویت و تعهدات دولت‌ها در معاهدات و سازمان‌های بین‌المللی و منطقه‌ای حقوق بشر و مکانیزم‌های نظارتی راجع به اجرای حقوق بشر عملاً موجب تشدید این تقابل و در نتیجه ایجاد محدودیت‌هایی برای حاکمیت و اصول مربوط به آن گردیده است. به سخن دیگر، دامنه یا قلمرو اقتدارگرایانه حاکمیت کاهش یافته است که از این منظر مطالعه وضعیت کوزوو تعارض آشکار میان حق تعیین سرنوشت و حاکمیت دولت‌ها را هرچه بیشتر نمایان می‌سازد. از طرف دیگر عملکرد سازمان ملل متحد در برخورد با مناقشات بین‌المللی در کشورهای یوگسلاوی سابق و رواندا، عراق و سومالی و همچنین قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل متحد در تعیین منطقه پرواز ممنوع در کشور لیبی جلوه‌هایی از تحولات نظام بین‌الملل در به چالش کشیدن حاکمیت و اصول مربوط به آن و موید این تقابل است. نگارنده مقاله در این نوشتار موجز در جستجوی پاسخ این سوال است که با توجه به اینکه حق تعیین سرنوشت به عنوان یک حق الزام‌آور برای همه ملت‌ها مورد شناسایی قرار گرفته است و با عنایت به اینکه امروزه گروه‌های قومی، زبانی و نژادی متعددی در کشورهای مختلف از جمله کبک در کانادا و زنگبار در هند و کشمیر در پاکستان و اقصی نقاط دیگر جهان با انگیزه‌های متفاوتی به دنبال اعمال حق تعیین سرنوشت خود می‌باشند. با این وجود چرا جدایی‌خواهی ملت‌ها یا مطالبه حق آنان در تعیین سرنوشت و مشارکت سیاسی داخلی، بر خلاف مقررات منشور ملل متحد، ممنوع و تهدیدی برای صلح و امنیت بین‌المللی تلقی می‌شود؟

اساساً وقتی که با نقض فاحش و سیستماتیک حقوق بشر نسبت به اقلیتی از طرف دولت‌ها مواجه هستیم، حقوق بین‌الملل چه راه‌حلی برای اجرای حق تعیین سرنوشت

این گروه یا اقلیت ارایه می‌نماید؟ وقایع اخیر در کشورهای عربی و آفریقایی یکی از مصادیق مطالبه حق تعیین سرنوشت داخلی از ناحیه مردمانی است که زمینه‌های مشارکت عمومی در تصمیم‌گیرهای حکومت یا ایجاد حکومت‌های دموکراتیک برای آنان فراهم نگردیده است، در واقع امر و به نظر نگارنده اگر چه به لحاظ اهلیت تمتع برخوردار از حق تعیین سرنوشت برای تمامی ملت‌ها مورد شناسایی قرار گرفته است، ولی در مرحله استیفا و اجرای این حق به لحاظ تقابل با حاکمیت دولت‌ها، همچنان موانعی وجود دارد. بنابراین موضوع بحث مطروحه در جهت بررسی راهکارهایی است تا هرچه بیشتر این محدودیت‌ها و موانع را مرتفع نماید. در خصوص اجرای واقعی حق تعیین سرنوشت، مشارکت اعضای ملل متحد در سازمان‌های بین‌المللی و تصویب معاهدات یا قطعنامه‌های بین‌المللی و تصویب و تصریح این حق در قوانین اساسی کشورها، ایجاد نهادهای غیردولتی بین‌المللی و منطقه‌ای، ارائه آموزش‌های لازم در زمینه‌ی حقوق بشر و ایجاد حکومت‌های دموکراتیک و رشد و توسعه دموکراسی از طریق مراجع نظارتی حقوق بشر سازمان ملل متحد، نظارت مستمر نهادهای نظارتی سازمان ملل متحد در جهت رعایت حقوق بشر مندرج در منشور ملل متحد و میثاق‌ها جهت پیشگیری یا کاهش انگیزه‌های جدایی‌خواهی و سایر اقدامات و راهکارهای بین‌المللی و منطقه‌ای دیگری که می‌تواند در اجرای این حق مثر ثمر باشد، قابلیت تحقیق و بررسی را دارد.

## منابع

- اکرمی، مهدی، «تاریخچه پیشرفت و تکامل حقوق بشر»، مجله حقوق بشر، شماره ۸، سال دوم، مهر ۱۳۵۱.
- امین‌زاده، الهام، «تفاوت تروریسم و تلاش برای دستیابی به حق تعیین سرنوشت»، مجله راهبرد، شماره ۲۱، سال ۱۳۸۰.
- امیدی، علی، «گسترش مفهوم حق تعیین سرنوشت»، فصلنامه حقوقی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، دوره ۳۸، شماره ۲، تابستان ۱۳۸۷.
- دلبروک، جوست، حمایت بین‌المللی از حقوق بشر و حاکمیت دولت، ترجمه حسین شریفی طرازکوهی، نشر میزان، ۱۳۹۰.
- ذاکریان، مهدی، حقوق بشر در هزاره جدید، انتشارات دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ۱۳۸۶.
- روسو، ژان ژاک، قرارداد اجتماعی، ترجمه غلامحسین زیرک‌زاده، انتشارات چهر، چاپ چهارم، ۱۳۴۱.
- سیفی، سیدجمال، «تحولات مفهوم حاکمیت دولت‌ها در پرتو اصل تعیین سرنوشت»، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۱۵، ۱۳۷۳.
- سیمبر، رضا، «حقوق بشر میراث مشترک جهانی در آستانه سده بیست و یکم»، ماهنامه اطلاعات سیاسی، اقتصادی، شماره ۱۳۳ و ۱۳۴، مهر و آبان ۱۳۷۷.
- کاسسه، آنتونیو، حقوق بین‌الملل در جهانی نامتحد، ترجمه مرتضی کلانتریان، دفتر خدمات حقوق بین‌الملل، ۱۳۷۰.
- ایوانز، گراهام؛ و جفری نونام، فرهنگ روابط بین‌الملل، ترجمه حمیرا میترازاده و حسین شریفی طرازکوهی، تهران، نشر میزان، ۱۳۸۱.
- مولایی، یوسف، حاکمیت و حقوق بین‌الملل، نشر علم، ۱۳۸۴.
- میرزایی، سعید، تحول مفهوم حاکمیت در سازمان ملل متحد، دفتر مطالعات بین‌المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۷۳.
- نقیبی مفرد، حسام، حکمرانی مطلوب در پرتو جهانی شدن حقوق بشر، موسسه حقوقی شهر دانش، ۱۳۸۹.
- نوازانی، بهرام؛ و سکینه فرج‌زاده، «تعارض اصل حق تعیین سرنوشت ملت با اصل حاکمیت ملی (کوزوو)»، پژوهش‌نامه علوم سیاسی، سال ۶، شماره ۴، ۱۳۹۰.
- والاس، ربکا، حقوق بین‌الملل، ترجمه و تحقیق سید قاسم زمانی، نشر شهر دانش، چاپ دوم، ۱۳۸۷.
- وانگ، تی‌یا، جهان سوم و حقوق بین‌الملل، ترجمه محسن محبی، مجله حقوقی دفتر خدمات حقوق بین‌الملل، شماره ۸، سال ۱۳۶۶.
- وکیل، امیرساعد، حقوق بشر، صلح و امنیت بین‌المللی، انتشارات مجد، ۱۳۸۳.

- 
- Akehurst, Michael, Modern Introduction to International Law, Oxford University Press, Sixth Edition, 1997.
  - Cassese, Antonio, Self-Determination of peoples, Cambridge University Press, 1995.
  - Crawford, James, the Creation of States in International Law, Oxford University Press, 2006.
  - Hmmlt Rbbccc Th Rssnnnii bility t oootcct Harvard Human Rights Journal. Vol. 19, 2006.
  - Knop, Karen, Diversity and Self-Determination International Law, Cambridge University Press, 2002.

